



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

مصادف با: ۲۳ محرم ۱۴۳۴

موضوع جزئی: معنای عدالت - مسلک دوم (حسن ظاهر)

جلسه: ۳۷

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم بعضی حقیقت عدالت را همان حسن ظاهر می‌دانند؛ همان طور که اشاره شد مرحوم صاحب جواهر این رأی را به اکثر قدماء نسبت داده است و بنا بر یک احتمال هم ظاهر کلام شیخ مفید به همین معنی اشاره دارد. بر این مدعا هم به روایاتی استناد شده اما قبل از ذکر ادله این مسلک لازم است فرق این نظریه و نظریه اول بیان شود که آیا حسن ظاهر و عدم ظهور فسق با هم متفاوتند یا هر دو به یک معنی می‌باشند؟

تفاوت حسن ظاهر با عدم ظهور فسق:

بعضی ادعا می‌کنند عدم ظهور فسق با حسن ظاهر فرقی ندارد چون حسن ظاهر یعنی اینکه کسی به واجبات اتیان و از معاصی هم اجتناب کند. پس حسن ظاهر به این امور محقق می‌شود عدم ظهور فسق یعنی معصیتی از کسی مشاهده نشود و معصیت به نافرمانی خداوند و به ترک واجب و فعل حرام است حال اگر کسی ترک واجب نکرد و اجتناب از معاصی داشت این عادل است. پس عدالت به معنای عدم ظهور فسق است. عدم ظهور فسق اگر تجزیه و تحلیل شود فی الواقع همان حسن ظاهر است؛ بعضی چنین ادعایی را دارند. حسن ظاهر و عدم ظهور فسق طبق این بیان فرقی ندارند ولی اگر در معنای این دو دقت شود حسن ظاهر فی الواقع یک مرتبه بالاتر از عدم ظهور فسق است؛ برای تقریب به ذهن می‌توان این مثال را بیان کرد: گاهی شما ادعا می‌کنید "من از فلانی بدی ندیدم" و گاهی ادعا می‌کنید که "من جز خوبی از او چیزی ندیده‌ام" این دو با هم متفاوت است و مرتبه جمله دوم از مرتبه جمله اولی بالاتر است؛ عدم ظهور فسق یک معنای عامی دارد و دو مصداق دارد: یکی اینکه جز خوبی از او ندیده باشد دیگری اینکه اصلاً چیزی از او ندیده تا بخواهد بد باشد پس عدم ظهور فسق یک معنای اعم از حسن ظاهر دارد. مثلاً می‌گوید: "من تا به حال ارتکاب حرام از او ندیده‌ام" این ممکن است در اوقاتی بوده که حرامی پیش نیامده تا بخواهد مرتکب شود. و یا در جایی بوده که امکان صدور حرام از او بوده ولی مرتکب حرام نشده است.

پس عدم ظهور فسق یک معنای عامی دارد و شامل این فرض که نماز خواندن او را دیده و اجتناب او از حرام را هم دیده است، هم می‌شود. اما حسن ظاهر یعنی فعل واجب او را دیده و اجتناب او از معصیت را در مواردی که امکان ارتکاب معصیت برای شخص بوده، دیده است پس حسن ظاهر اخص است از عدم ظهور الفسق لذا به نظر ما این دو معنی، دو معنای متفاوتند و به یکدیگر بر نمی‌گردند اگرچه ممکن است در بعضی موارد مصداقاً متحد باشند مانند مواردی که حسن ظاهر هست عدم ظهور

الفسق هم صدق می‌کند ولی لزوماً این گونه نیست که هر جا که عدم ظهور الفسق بود، حسن ظاهر هم باشد پس نسبت اینها نسبت اعم و اخص مطلق می‌شود لذا دو مسلک متفاوت می‌باشند. (این بحث را از این جهت مطرح کردیم که اگر این نظریه را را به عنوان یک مسلک مستقل ذکر می‌کنیم، بدان جهت است که با عدم ظهور الفسق متفاوت است).

سؤال: این گونه که معنی شد نشان دهنده این است که حسن ظاهر به نوعی معاشرت معتبر است.

استاد: در حسن ظاهر حضور در اجتماعات کافی می‌باشد و معاشرت شرط نیست مگر اینکه برای معاشرت یک معنای عامی را قائل شویم. آن معاشرتی که ما آن را نفی کرده و گفتیم در حسن ظاهر اعتبار ندارد به معنای نشست و برخاست و حشر و نشر است ولی برای کشف حسن ظاهر حضور در اجتماعات و جماعات لازم است. لذا جای این سؤال هست که پس اگر این گونه باشد در حسن ظاهر معاشرت معتبر است ولی در عدم ظهور فسق معاشرت معتبر نیست؛ پاسخ ما این است که نه اینگونه نیست و ما حتی با فرض عدم اعتبار معاشرت در حسن ظاهر معتقدیم بین حسن ظاهر و عدم ظهور فسق تفاوت وجود دارد.

ادله مسلک دوم:

دلیل: روایات

به روایاتی بر این مدعی استدلال شده است:

روایت اول: صحیحة ابن مغیره «کل من ولد علی الفطرة و عرف بالصلاح جازت شهادته»^۱.

می‌فرماید هر کسی که به صلاح و خیر شناخته شود شهادتش جائز است؛ عرف بالصلاح عبارت اخرای حسن ظاهر است و لذا هر کسی که حسن ظاهر داشته باشد شهادتش جائز است پس معلوم می‌شود عدالت به معنای حسن ظاهر است.

روایت دوم: مرسله یونس بن عبدالرحمن که در ذیل این روایت آمده «إذا کان ظاهره مأموناً جازت شهادته و لایستل عن باطنه»^۲. طبق این روایت اگر کسی ظاهرش مأمون باشد شهادتش جائز است؛ چنانچه قبلاً ظاهره مأموناً را توضیح دادیم «أی مأموناً فی الدین و الدنیا» یعنی در دین و دنیا مورد اطمینان و وثوق باشد که آیا همان ظاهر است یا باید واقعی باشد سابقاً بیان کردیم. طبق این روایت ملاک عدالت و پذیرش شهادت، مأمون بودن ظاهری است که عبارت اخرای حسن ظاهر است پس به استناد این دو روایت، عدالت چیزی جز حسن ظاهر نیست.

اشکال اول:

همان گونه که در مورد دلیل مسلک اول اشاره کردیم اینجا هم همان اشکالات به این مسلک و استدلال به این روایت وارد است؛ و آن اینکه اساساً این روایات در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند در واقع این روایات می‌خواهند نشانه‌ها و طرق معرفت عدالت را معرفی کنند و کاری به حقیقت عدالت ندارند. به شاهد آن هم اشاره کردیم که در بعضی روایات مثل صحیحة ابن ابی یعفر آمده «والدلالة علی ذلک کله». پس وقتی این روایات وقتی در مقام بیان حقیقت عدالت نیستند نمی‌شود اموری را که معرفت عدالت هستند مساوی با حقیقت عدالت دانست.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹، حدیث ۸۷ / تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۸۴، حدیث ۸۷۳.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹، حدیث ۲۹ / وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۹۲، ابواب الشهادت، باب ۴۱، حدیث ۳.

غیر از این اشکال به استدلال به دو روایت، چند دلیل بر بطلان این مسلک می‌توان اقامه کرد.

ادله بطلان مسلک دوم:

دلیل اول:

اساساً از اوصاف واقعی و نفس امری است و صرف حسن ظاهر موجب نمی‌شود شخص واقعاً متصف به وصف عدالت بشود چون ممکن است کسی واقعاً فاسق باشد ولی ظاهر او در نزد همه حسن جلوه کند؛ اگر این چنین باشد اینجا گفته می‌شود «کان فاسقاً و لم نطلع» او فاسق بود ما نمی‌دانستیم کسی نمی‌گوید «کان عادلاً و صار فاسقاً» فرض کنید کسی واقعاً دیروز فاسق بوده اما حسن ظاهر داشت و ما به او اقتدا کردیم الآن کشف شده که واقعاً انسان معصیت کار و فاسقی بوده در مورد این شخص چه چیزی گفته می‌شود؟ گفته می‌شود که او فاسق بود ولی ما اطلاع نداشتیم کسی نمی‌گوید که دیروز چون ظاهرش حسن بود عادل بوده الآن که فهمیده‌ایم معصیت کار است فصار فاسقاً به محض اطلاع ما او فاسق شد به هیچ وجه این گونه گفته نمی‌شود؛ این نشان می‌دهد که عدالت یک صفت نفس الامری و واقعی است و حسن ظاهر و امثال آن معرف و کاشف از این حقیقت هستند. (ممکن است گفته شود که روح این اشکالات یک چیز است که باید گفت درست است ولی می‌توان استقلالاً هم آنها را بیان کرد.)

دلیل دوم:

لازمه‌ی پذیرش عدالت به معنای حسن ظاهر آن است که یک شخص در آن واحد هم عادل باشد و هم فاسق چون ممکن است کسی در حالی که حسن ظاهر دارد به حسب واقع مرتکب کبیره باشد اینجا از جهت حسن ظاهر عادل محسوب می‌شود و از جهت ارتکاب کبیره فاسق محسوب می‌شود پس هم زمان شخص واحد می‌تواند عادل و فاسق محسوب بشود و این مطلبی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

دلیل سوم:

لازمه‌ی اینکه عدالت عبارت از حسن ظاهر باشد این است که کسی که از گناه اجتناب می‌کند و اهل معصیت نیست و واجباتش را اتیان می‌کند لکن اگر کسی او را به این عنوان نشناسد و حسن ظاهر نداشته باشد و مجهول باشد، این شخص عادل محسوب نشود در حالی که قطعاً این گونه نیست و نمی‌توان گفت که این شخص عادل نیست.

اگر گفتیم که حقیقت عدالت همان حسن ظاهر است معنایش این است که کسی که حسن ظاهر نداشت، عادل نباشد که طبق مثال بیان شده شخص باید عادل نباشد در حالی که قطعاً این گونه نیست. پس این نشان دهنده این است که عدالت به معنای حسن ظاهر نیست.

دلیل چهارم:

همان گونه که در مسلک قبلی در مقام پاسخ به روایات هم بیان شد، اساساً این روایات و امثال اینها در مقام بیان آثار عدالت و اموری است که بر عدالت مترتب می‌شوند مانند جواز شهادت لذا حسن ظاهر به نظر ما راهی برای شناخت عدالت و کاشف از

عدالت است همان گونه که در یک فقره از صحیح ابن ابی یعفور آمده بود و به آن اشاره کردیم که این امور مثل حسن ظاهر دال و معرف عدالت هستند و قطعاً معرف و دال غیر از معرف و مدلول است. پس معلوم می شود حسن ظاهر همان عدالت نیست.

مسلك سوم: استقامت فعلیه

منظور از استقامت در عمل یا استقامت فعلیه یعنی مطلق اتیان به واجبات و ترک محرمات نه اتیان به واجب و ترک حرامی که ناشی از ملکه باشد چون چنانچه گفتیم آن قول حقیقتاً به مسلك چهارم یعنی اینکه عدالت عبارت از ملکه است، برمی گردد. پس منظور از مسلك سوم یعنی مجرد استقامة الفعلية و العمل و مجرد اتیان الواجب و ترک الحرام یعنی نفس اتیان به واجب و ترک حرام عدالت است.

در مورد این مسلك کلام مرحوم آقای خوئی را که پیرامون این مسلك توضیح مبسوطی داده اند و مختار ایشان نیز هست، نقل و بررسی می کنیم:

کلام محقق خوئی:

ایشان در ضمن بیان دو مطلب در پی اثبات این مسلك می باشد:

مطلب اول: اینکه عدالت نه حقیقت متشرعیه است و نه حقیقت شرعیه است بلکه عدالت در متون دینی به معنای لغوی وارد شده یعنی در آیات و روایت هم عدالت به همان معنای لغوی می باشد و ما اصلاً حقیقت متشرعیه و شرعیه نداریم یعنی عدالت مثل صلاة و صوم نیست؛ اینها الفاظی هستند که از معنای لغوی نقل به یک معنای خاصی در شریعت داده شده اند لذا حقیقت شرعیه پیدا کرده اند در حالی که عدالت این چنین نیست.

عدالت در لغت به معنای استقامت و عدم اعوجاج و انحراف است لکن موارد استعمال این لفظ مختلف است:

عدالت ممکن است به یک امر محسوس استناد داده شود مثلاً بگویند هذا الجدار عدلٌ ای مستقیمٌ

گاهی عدالت به امور غیر محسوسه استناد داده می شود که در این صورت منظور استقامت معنوی می باشد مثلاً گفته می شود از جهت عقیدتی فلان شخص عدل است یعنی عقیده او انحراف و اعوجاج ندارد یا ممکن است از جهت فهم او گفته شود که او عدل است که یعنی در فهم آن شخص انحراف و اعوجاج نیست یا استقامت در اخلاق که نشانه عدم افراط و تفریط در اخلاق می باشد.

گاهی هم عدالت به یک ذات نسبت داده شود چون گاهی به یک شیئی نسبت داده می شود که آن شیئی یا محسوس است و یا غیر محسوس اما گاهی به یک ذات نسبت داده می شود. وقتی که عدل به یک شخص نسبت داده می شود این در محیط شرع معنایش این است که این شخص از نظر عمل به تکالیف مستقیم است یعنی کارهایش را منظم و مستقیم انجام می دهد که دیگر تکلیف بر عهده او نیست و در خروج از عهده تکالیف مستقیم می باشد به این معنی که بر طبق مقررات و قوانین که شرع آورده عمل می کند یعنی از جادهی شریعت و تکالیف شرعیه منحرف نشده است مثلاً وقتی گفته می شود زیدٌ عدلٌ یعنی از نظر شرع او عادل است چون به وظائفش عمل کرده است.

پس عدالت اگر به ذوات منسوب شود یعنی استقامت عملی و عدم انحراف در عمل یعنی عمل شخص اعوجاج ندارد. و در محیط شرع یعنی عمل بر طبق تکالیف و حرکت در جاده شرع و عدم انحراف از آن.

آیات قرآنی هم بر این معنی دلالت می‌کنند مثل آیه «فإن خفتم ألا تعدلوا»^۱ یا آیه «و لن تستطيعوا أن تعدلوا بین النساء»^۲ در این آیات تعدلوا به معنای عمل بر طبق دستورات شرع می‌باشد.

محصل: پس محصل مطلب اول این است که عدالت نه حقیقت شرعیه است و نه حقیقت متشرعیه بلکه همه جا به معنای لغوی می‌باشد لکن گاهی به یک شیئی نسبت داده می‌شود اعم از محسوس و غیر محسوس و گاهی به یک ذات نسبت داده می‌شود که اگر عدالت به یک ذات نسبت داده شد این به معنای استقامت عملیه است و در محیط شرع عادل یعنی کسی که در جاده مستقیم شرع استقامت عملیه دارد و از این جاده انحراف پیدا نمی‌کند.

بحث جلسه آینده: بحث در بیان مطلب دوم کلام آقای خوئی است و بعد باید دید که آیا مسلک سوم صحیح است یا نه، که إن شاء الله در جلسه آینده مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. نساء/۳.

۲. نساء/۱۲۹.